



شد که تحمل این همه حرف‌های ذخیره شده را داشته باشد!

خوب است این جوانان که خوش گمانی و پاکی طینت خصوصیت مشخص و بارز آنان است، به چند نکته توجه کنند:

اول، دوستی‌هایی که با یک بار و دو بار برخورد و براساس احساسات مقطعی شکل بگیرد، به راحتی هم از بین خواهند رفت که از قدیم و ندیم گفته‌اند: «باد آورده را باد خواهد برد.»

دوم، یا کسی که هنوز او را نیازموده‌ایم و بسیاری از لایه‌های شخصیتی آنان برای ما مبهم است، و صداقت و امانت‌داری آنان برای ما محرز و مسلم نگردیده، نمی‌توان نرد دوستی زد.

سوم، از این هم فراتر بیندیشیم: حتی به دوست و

اخیراً - و لابد در تلویزیون هم دیده باشید - غواصان و کاوش‌گران دریایی زرهی ساخته‌اند که دندان تیز کوسه ماهی در آن کارگر نیست. با پوشیدن این لباس خیال غواص راحت است و اگر چه کوسه ماهی به اقتضای طبیعتش تلاش خود را برای حمله به غواص به کار می‌برد؛ اما تلاش او بی‌فایده است و دندانش به این زره کارگر نیست.

تصور کنید داخل یک قفس فولادی نشسته‌اید و یک شیر نر وحشی هم دور و بر قفس جولان می‌دهد. به نظر نمی‌رسد، دغدغه‌ای از این حیث داشته باشید؛ زیرا نهایت کاری که شیر انجام می‌دهد ساییدن دندان یا پنجه بر دیوار مشبک قفس فولادی است و جز این که خود اذیت شود، چیز دیگری عایدش نمی‌گردد.

شیطان، کوسه ماهی خطرناکی است که غواصان و

دکیوتر حرم!

آورده‌اند که عبدالملک مروان، دومین خلیفه مروانی، پیش از این که لباس خلافت بپوشد و بر تخت سلطنت و ریاست تکیه زند، مردی بود پارسا و زاهد و اهل مسجد و منبر و تسبیح و ذکر. از آن‌جا که معمولاً جایگاه او در مسجد بود، به او لقب «دکیوتر حرم» داده بودند!

روزی در حالی که در داخل مسجد مشغول تلاوت قرآن بود به او خبر دادند که به خلافت انتخاب شده و به زودی بر اریکه قدرت تکیه خواهد زد و لباس خلافت خواهد پوشید. عبدالملک به محض شنیدن این مژده، قرآن را بست، آن را در گوشه‌ای گذاشت و گفت: این

زمانی است که میان من و تو جدایی افتاد و از این پس، هرگز ملاقاتی صورت نخواهد گرفت!

دکیوتر حرم! طی چند سال که عنوان خلافت را یدک می‌کشید و زمام امور جامعه را در دست داشت، ده‌ها نفر را به قتل رساند و صدها فقره جنایت مرتکب شد.

آری! بسیاری تا وقتی که چهره هزار رنگ و دلفریب دنیا را ندیده‌اند چشمان خود را بر آن بسته و زاهدانه زندگی می‌کنند؛ اما همین که چشم‌اندازی از زیبایی‌های این عروس هزار رنگ در قاب دیده آن‌ها نشست و چرب و شیرین دنیا ذائقه آن‌ها را به خود مشغول کرد، به همه چیز پشت پا می‌زنند. شگفت‌آور این که برخی از این‌ها پس از رسیدن به موقعیت و منصب، سال‌ها محرومیت را جبران می‌کنند.

خوش بود گر محک تجربه آید به میان
تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

دژ و حصار محکم

«کوسه» از ماهی‌هایی است که به راحتی یک آدم را طعمه خودش می‌کند و یکی از دغدغه‌های غواصان و کاوش‌گران دریایی رویارویی با این ماهی خون‌خوار

ابوالفضل علی‌دوست ابرقویی

حرف‌ها و آوازه‌ها

رفیقی که درستی و صداقت او برای ما مسلم شده، از آب و آتش گذشته و به قول معروف رفیق گلستان و گرمابه ماست، نیابستی همه آنچه در دل داریم در میان بگذاریم. چه تضمینی است که دوستی‌ها در گذر زمان پا بر جا بمانند و آن وقت حرف‌های طبقه‌بندی شده ما بر ملا نگردند؟!

امام علی علیه السلام فرمودند: **دبا دوست خود همه مودت و دوستی را اعمال کن ولی صد در صد به او اعتماد نکن و با او طریقه مواسات پیشه کن و همه اسرار خویش را به او نگو.**

دبیش و پس از ازدواج

آن‌شاءالله اگر فرصتی پیدا کردید سری به «دارالعباده» شهر یزد بزنید و از نزدیک این شهر دوست داشتنی را ببینید و هزاران جلوه زیباتر از بهشت را در دل این شهر آرمیده در کویر به نظاره بنشینید. از بناهای تاریخی امیر چخماق و مسجد جامع گرفته تا بادگیرها و مراکز فرهنگی قدیمی و مدارس سنتی و از همه این‌ها گذشته، صفا و صمیمیت و خون‌گرمی مردم خویش.

کسی هم این سه بیت شعر را درباره شهر یزد سروده

کاوش‌گران سیر و سلوک و طریق اخلاق و معنویت را هدف گرفته و تا آنان را از بین نبرد، دست بردار نیست؛ شیر وحشی‌ای است که اول با نعره‌های ترس‌آلود خود آدم را زهره ترک می‌کند و سپس پنجه‌های قدرتمندش را در پوست و رگ نازک آدم فرو می‌برد.

توحید و عبودیت پروردگار و مشخصاً نهادینه کردن «لا اله الا الله» در وجود شخص حصار و دژ و زره و فولادی است که او را در برابر کوسه ماهی‌های نفس و شیر صفتی شیطان امنیت می‌بخشد. این جمله مضمون مختصر حدیث «سلسلة الذهب» است که امام رضا علیه السلام در مسیر خراسان، با مردم نیشابور در میان گذاشتند. از ما بر آن امام رؤوف صدها سلام.

دعای اسرار را مگو

برخی از جوانان را دیده‌اید که وقتی در یک پارک یا ورزشگاه یا جاهایی امثال این‌ها نشست و سر به گریبان اندیشه فرو برده‌اند، همین که جوان دیگری از راه می‌رسد و حتی بدون سابقه آشنایی، سلام و علیکی تحویل هم می‌دهند، سقره دل خود را باز می‌کنند و هرچه از اسرار ذخیره کرده‌اند آفتابی می‌کنند.



یزدان چو آب و تربت دارالعباده را
با دست قدرت بی انتها سرشت
با جوهر صداقت و کلک صفا و سلم
بر لوح یادبود بنایش چنین نوشت
هرچند در حریم کویر آرمیده‌ای
داری هزار جلوه زیباتر از بهشت
اما، اصل مطلب:

چند ماه پیش از کنار یکی از میدان‌های این شهر عبور می‌کردم (میدان شهید مصطفی خمینی) که جمله‌ای توجهم را جلب کرد: «پیش از ازدواج چشم‌ها را خوب باز کنید، اما پس از ازدواج قدری آن‌ها را روی هم بگذارید.» تصدیق می‌کنید که جمله جالب توجه‌ی است. آقا پسر و خانم دختری که قصد ازدواج دارند، خوب است و بلکه بایستی جوانب امر را بررسی کنید (البته،



نیاید این کار به حد وسواس برسد، برای این که بی‌عیب خداست) از ظاهر یکدیگر گرفته تا سیره و شغل و وضعیت خانوادگی و سایر عواملی که در زندگی تأثیرگذار می‌باشد.

جالب این جاست که اسلام با وجود ملاحظاتی که در خصوص برخورد‌های محرم و نامحرم دارد؛ اما وقتی که پای ازدواج در میان باشد تا حدودی دست را باز گذاشته تا مبادا عیبی جسمانی برای طرفین پوشیده بماند و پس از ازدواج به رخ طرف کشیده شود و خدای ناکرده کار به طلاق و جدایی بکشد. همین‌طور خوب است اخلاق و منش و خصوصیات روحی و روانی طرفین برای یکدیگر روشن شود تا ازدواج براساس آگاهی و مطالعه صورت پذیرد.

اما این‌ها تا پیش از ازدواج است و همین‌که به خوبی و خوشی خطبه عقد خوانده شد و زندگی مشترک آغاز گردید بایستی باب چند و چون و بررسی و مطالعه در خصوص نقاط ضعف و این‌گونه مسائل بسته شود و ویژگی‌های مثبت طرفین حرف اول را در گذران زندگی بزنند و از ایده‌آل اندیشی پرهیز گردند.

بی‌شک بسیاری از طلاق‌هایی که صورت گرفته ریشه در عدم بررسی و مطالعه پیش از ازدواج و بررسی‌های بیمارگونه پس از ازدواج دارد.

و پس از ازدواج که آب‌ها از آسیاب افتاد و زندگی‌شان روال منطقی به خود گرفت، درصدد تحقیق و مطالعه خصوصیت طرف مقابل برمی‌آیند؛ عیب‌های کوچک همسر خود را بزرگ می‌بینند و خدای ناکرده مرغ همسایه به نظرشان غاز و طاووس می‌آید، و آن وقت... بیاییم این جمله را در زاویه‌ای از زندگی مان نصب العین قرار دهیم:

پیش از ازدواج خوب چشم‌ها را باز کنید و پس از ازدواج آن‌ها را قدری روی هم بگذارید.

دیده فناوری

انسان امروزی فکر می‌کند با پیشرفت فناوری‌های مدرن توانسته است بر طبیعت مسلط گردد و زندگی راحتی برای خودش رقم بزند! این پیشرفت‌ها چیزی به اسم «سرعت» را برای او به ارمغان آورده است. مثلاً به جای این که برای یک مسافرت معمولی روزها و هفته‌ها «زمان» هزینه کند؛ همان مسافت را با هواپیما در عرض یکی، دو ساعت و با ماشین یا قطار در عرض چند ساعت طی می‌کند.

کسی منکر این بُعد از قضیه نیست؛ اما در یک نگرش عمیق‌تر، ریشه بسیاری از دردها و مشکلات را بایستی در همین پیشرفت و فناوری‌های مدرن جست‌وجو کرد. واقعیت آن است که هر اندازه فناوری چهره خود را در اشکال گوناگون به زندگی انسان باز می‌کند؛ بیش‌تر بر سرنوشت و حیثیت و هویت انسان‌ها مسلط می‌گردد. در حقیقت، این انسان نیست که فناوری و صنعت و ماشین، در مفهوم وسیع آن، را در اختیار گرفته، بلکه این صنعت و ماشین است که انسان را برده خود کرده و او را به زیر سلطه خویش کشیده است. اوج این برتری آن است که صنعت و فناوری به جای انسان بیندیشد؛ در واقع انسان این اجازه را به ماشین داده است که به جای او فکر کند و تصمیم بگیرد.

این نکته تا آن جا پیش رفته است که اینترنت - شبکه ارتباطی جهانی - اساسی‌ترین مسأله زندگی برخی انسان‌ها را جهت می‌دهد. اجازه بدهید بخشی از مطالب یک روزنامه را با هم بخوانیم:

«ازدواج از طریق اینترنت پدیده‌ای است که بسیاری از جوانان در سراسر دنیا از آن سخن می‌گویند؛ اما به اعتقاد کارشناسان این شیوه زیاد موفق نبوده است؛ زیرا گفت‌وگوی رایانه‌ای هیچ‌گاه نمی‌تواند جای گفت‌وگوی رود رو را بگیرد... براساس نظر دکتر هارلی نویسنده مشهور و مشاور خانواده در آمریکا، دو نفر که می‌خواهند زندگی مشترکی را آغاز کنند باید پیش از ازدواج امکان ملاقات یکدیگر را داشته باشند و توانایی‌ها و ضعف‌های خود را سبک و سنگین کنند... براساس نظر دکتر هارلی یکی از مشکلات ازدواج

دکتر هارلی با ایجاد یک کلینیک روان‌شناسی در کالیفرنیا و با کمک چند نفر از همکاران خود اقدام به راه اندازی کانون‌های مشاوره جوانان پیش از ازدواج کرده است...»^(۱)

از زاویه‌ای دیگر نیز این مسأله باید بررسی شود که به راستی چه عاملی می‌تواند انسان را از گردابی که در آن افتاده و خودباختگی‌ای که در برابر پدیده‌های مهیب و اختاپوس‌گونه فناوری پیدا کرده است، نجات بدهد؟ بی‌تردید توجه به کرامت انسانی و ارزش‌والایی که این موجود الهی در پیشگاه خداوند دارد، و مقوله‌هایی از این دست می‌تواند او را از این مهلکه‌ها نجات دهد. اما این سؤال مطرح است که آیا انسان امروزی فرصت اندیشیدن برای یافتن راهی که او را از این گرداب‌ها برهاند پیدا می‌کند، و اصولاً نیازی به این راهی در خود احساس می‌کند؟!

بهترین فرد اوست

کسانی که در بزرگسالی پشت فرمان اتومبیل می‌نشینند و رانندگی می‌کنند، هر اندازه هم برای این کار وقت بگذارند، راننده خبره‌ای نخواهند شد و وقتی بغل دست آن‌ها سوار ماشین می‌شویم، احساس ناامنی ما را اذیت می‌کند.

بر عکس این‌ها، رانندگانی که از کودکی با وسایل نقلیه آشنا شده‌اند، به قول معروف رانندگی وارد خون آن‌ها شده و حتی اگر وقفه‌ای هم در کار آنان پیش آمده باشد، از دور داد می‌زنند که رانندگی را خوب بلدند.

این مطلب تنها در رانندگی مصداق ندارد؛ کسانی که در کودکی و نوجوانی به تحصیل علم و دانش می‌پردازند، در بزرگسالی به پیشرفت‌هایی نایل می‌شوند؛ وگرنه آسیبی که در پیری به دوندگی بپردازد، به درد عرصه قیامت خواهد خورد.

این نکته در خصوص مسائل اخلاقی و معنوی هم مصداق دارد، در روایتی آمده است: «جوانی که در جوانی قرآن بیاموزد، و بخواند، قرآن با خون و گوشت او آغشته می‌شود و زندگی‌اش قرآنی می‌شود.»

افلاطون، فیلسوف یونانی، کسانی را که در جوانی به کسب فضایل اخلاقی می‌پردازند در پیری پیرمردانی سعادتمند و با آرامش می‌داند.

پسایان بخش این نوشتار را روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرار می‌دهیم: «بهترین اقامت من کسی است که جوانی را در طاعت خداوند بگذراند و دل از لذت دنیا برگیرد و [دل] در آخرت آویزد، تا خداوند بالاترین درجات بهشت را به او پاداش بدهد.»

پی نوشت

۱. روزنامه جام جم، ۸۱/۱/۱۷

